



ژرو بيشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

گزارشی از یک نشست

تربیت اخلاقی و تربیت دینی؛ تفاوت‌ها و شباهت‌ها

متن سخنرانی دکتر خسرو باقری



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

موضوع بحث، تربیت دینی و اخلاقی، نسبت میان این دو و تفاوت‌ها، مشابهت‌ها و تداخل‌هایی است که در این دو حوزه تربیتی وجود دارد. برای این بررسی، ابتدا باید دو موضوع به طور جداگانه مورد بحث قرار گیرد: موضوع اول، مراد ما از «تربیت اخلاقی» و موضوع دوم، مفهوم، معنا و گستره «تربیت دینی» است. بعد از بیان این دو مسئله، احتمالاً به خودی خود نسبت این دو و این که چه نوع هماهنگی و یا تداخلی میان آنها وجود دارد، مشخص خواهد شد.

تربیت اخلاقی چیست؟

در این مورد باید ابتدا از اخلاق سخن بگوییم و این که مراد از اخلاق و فعل اخلاقی چیست. مراد از «افعال اخلاقی»، افعالی است که درباره آنها بر حسب «خوب» و «بد» یا «باید» و «نباید» صحبت می‌کنیم؛ یعنی آن دسته از افعال که قابلیت آن را داشته باشند در موردشان با این الفاظ سخن گفته شود. این نخستین وجه تمایز افعال اخلاقی از سایر افعال انسان است. اما با لحاظ این ممیز، هنوز نمی‌توان اطمینان داشت که همه این مجموعه افعال، لزوماً در حوزه اخلاقی قرار

دارند؛ چون هنوز میان اینها باید به دسته‌بندی‌های دیگری هم پرداخت. مثلاً درباره برخی از افعال و اعمال که همین صفات و ویژگی‌ها را دارند و به آداب و سنت‌های اجتماعی مربوط می‌شوند، هم از «باید» و «نباید» و خوب و بد استفاده می‌کنیم. در یک روستا یا شهر، مردم افعال فرزندانشان را براساس سنت‌هایی که در جامعه خودشان هست به «خوب» و «بد» تقسیم می‌کنند. مثلاً این که وقتی یک بزرگ‌تر و یک کوچک‌تر با هم ملاقات می‌کنند، «باید کوچک‌تر را به بزرگ‌تر معرفی کرد»، از همین سنت‌ها سرچشمه می‌گیرد و یک رسم اجتماعی است. یا در مورد آداب سلام کردن؛ در بعضی از روستاهای ما فردی که از خانه بیرون می‌رود، وقتی برمی‌گردد باید سلام کند. اگر سلام نکند می‌گویند «کار بدی کرده است». اکنون سؤال این است که آیا این نمونه افعال را، با این که به باید و نباید و خوب و بد تقسیم می‌شوند، می‌شود اخلاقی دانست یا نه؟

به نظر می‌رسد افعال و اعمالی که می‌توانند برحسب سنت‌های اجتماعی به بد و خوب و باید و نباید تقسیم شوند، لزوماً اخلاقی نیستند. اینها در واقع بیش‌تر یک «عادت» هستند که بر اساس منافع و موانعی که در اثر ارتباط‌های معینی ایجاد شده، به وجود آمده‌اند. اگر بخواهیم پشتوانه این رفتارها را جستجو کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که این رفتارها، به دلایل خاص زمانی، مکانی، نژادی و... ایجاد شده‌اند و به محض این که از این حدود فراتر برویم، دیگر اعتباری ندارند. در واقع منشأ این بایدها و نبایدها، سلسله‌ای از امور عادی و ارتباطی خاص است که بین افراد ایجاد شده و مبنایی محکم‌تر از این ندارد. اینها را نمی‌شود لزوماً با افعال اخلاقی مساوی دانست؛ یعنی هر فعلی که در حدود سنت‌های اجتماعی باید و نباید پذیراست، اخلاقی نیست. البته ممکن است عکس قضیه صادق باشد؛ یعنی بعضی از افعال اخلاقی، در سنت‌های اجتماعی دیده شوند، ولی چنین نیست که همه این‌گونه بایدها و نبایدهای اجتماعی، اخلاقی باشند.

پاره‌ای از افعال دیگر هم که ما در مورد آنها باید و نباید می‌آوریم، یا خوب و بد

را به کار می‌بریم، افعالی هستند که به حیطة حقوق و قانون مربوط می‌شوند. وقتی در مجلس یک کشور، قانونی گذاشته می‌شود، به این معناست که «دیگر نباید فلان کار را کرد» و «هرکس مرتکب آن شود مجازات خواهد شد». به این ترتیب آن کار، بد دانسته می‌شود و هرکس آن کار خلاف قانون را انجام دهد، جامعه به او نگاه منفی خواهد داشت. اما آیا می‌توان گفت تمام افعالی که به لحاظ قانونی به خوب و بد تقسیم می‌شوند یا باید و نباید در آنها مطرح است، اخلاقی هستند؟ لزوماً نمی‌توان چنین حکمی کرد؛ زیرا قانونی که در مجلس تصویب می‌شود، حاصل صلاح دید جمعی است که بسیاری از ملاحظات عملی را در آن لحاظ کرده‌اند و قانون‌گذار آن را از یک رشته اصول استوار دریافت نمی‌کند. در بیش تر موارد ملاحظات عملی موجب می‌شود ما قانونی را وضع یا رد کنیم و چنین نیست که اگر ما این‌گونه مصالح را ملاحظه کردیم، بتوانیم آنها را لزوماً اخلاقی بدانیم. برای مثال در جامعه ما، مدت‌ها بود سر چهار راه، وقتی چراغ قرمز می‌شد، ماشین‌ها می‌ایستادند؛ اما الآن وقتی چراغ زرد می‌شود می‌ایستند؛ چون اگر نایستند جریمه می‌شوند. در واقع این یک قانون شده است. این قانون را قانون‌گذار با ملاحظاتی که در این مسئله بوده است، مثل کمتر شدن تصادفات و خطرات و... تصویب کرده است. ولی این کار لزوماً اخلاقی نیست و اگر دوباره بگویند چراغ زرد علامت عبور است، اتفاقی غیر اخلاقی رخ نخواهد داد.

نسبتی که در مورد سنت‌ها گفتیم، در اینجا هم صادق است؛ یعنی این طور نیست که هر قانونی، غیر اخلاقی باشد؛ سخن این است که هر قانونی، اخلاقی نیست و ممکن است پاره‌ای از امور اخلاقی هم در قانون دیده شود. مثال دیگری بیاوریم. ما قانونی داریم که می‌گوید سقط جنین به لحاظ حقوقی ممنوع است. در بسیاری از کشورها هم همین‌طور است. این در حالی که یک قانون است، جنبه اخلاقی هم دارد و در جامعه آن را اخلاقی می‌دانند. حتی اگر قانون دیگری بیاید که این قانون را نقض کند، باز هم جنبه اخلاقی آن باقی خواهد ماند؛ یعنی اگر در

کشوری، سقط جنین را قانونی کردند و منع قانونی برای این مسئله وجود نداشت، بازهم به لحاظ اخلاقی این کار ممنوع است.

گروه سوم، افعالی هستند که در حوزه فعالیت‌های سیاسی ملاحظه می‌شوند. در حوزه سیاست هم ما از باید و نباید صحبت می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم «نباید با کشوری ارتباط برقرار کرد»، یا «باید ارتباط برقرار کرد». از آنجا که در حوزه سیاست هم دستورالعمل‌هایی که مطرح می‌شود ممکن است صرفاً با ملاحظات عملی خاصی ارتباط پیدا کند، هر دستورالعمل سیاسی را نمی‌توان اخلاقی هم دانست. مثلاً در مورد این که با کشوری مثل عربستان، باید ارتباط برقرار کرد یا نه، یک روز پاسخ «نباید» بود، حالا «باید» شده است؛ یعنی امروز بعضی‌ها معتقدند که ما باید ارتباط برقرار کنیم، چون ملاحظاتی در این مورد داریم. معنای این مطلب هم این نیست که ما امروز عملی خلاف اخلاق مرتکب می‌شویم.

نمی‌خواهیم بگوییم باید و نبایدهایی که در حوزه سیاست مطرح‌اند، اخلاقی نیستند؛ بلکه صحبت از این است که همه اینها اخلاقی نیستند. ممکن است پاره‌ای رفتارهای اخلاقی هم در حوزه سیاست وجود داشته باشد. برای مثال ما آوارگان جنگی یکی از کشورهای همسایه را به سبب این که در معرض نابودی نسل قرار گرفته‌اند، پناه می‌دهیم. این رفتاری است که هم سیاسی است و هم اخلاقی. پس بین افعال سیاسی هم که باید و نباید برمی‌دارند، چنین نسبتی برقرار است.

بالاخره نوع چهارمی از رفتار وجود دارد که آنجا هم باید و نباید را به کار می‌بریم، ولی آنها هم لزوماً اخلاقی نیستند. این بخش، بیش‌تر در حوزه علم مطرح است؛ یعنی در جایی که پشتوانه علمی برای ارتباط بین پدیده‌ها وجود دارد و معمولاً رابطه‌ها، وسایل و اهداف به صورت از پیش تعیین شده برقرارند. ما می‌گوییم «اگر می‌خواهی به این هدف برسی باید این کار را انجام دهی»، یا «اگر می‌خواهی از این هدف اجتناب کنی، نباید این کار را انجام دهی». این باید و نبایدها نیز لزوماً اخلاقی نیستند. این که می‌گوییم اگر می‌خواهی سالم باشی، باید فلان

رژیم غذایی را رعایت کنی، یک «باید» است و پزشک هم این «باید» را تجویز می‌کند. اگر فرد این کار را نکند، ما او را قابل سرزنش می‌دانیم. اما این دستور، یک دستور اخلاقی نیست. اینها در اصل «باید» نیستند، بلکه «است» هایی هستند که به صورت «باید» ترجمه شده‌اند. اینها بیش تر گزاره‌های «استی» هستند تا «بایدی»، و نمی‌توان گفت بایدهای اخلاقی‌اند.

اگر مجموعه مواردی را که گفته شد از حوزه افعال اخلاقی خارج کنیم، افعالی باقی می‌ماند که ما در آنها صحبت از باید و نباید می‌کنیم و بازگشت این باید و نبایدها به قواعد و اصول نهایی و بنیادی است. یعنی چنین نیست که نهایی ترین مرحله آنها، به یک مصلحت عملی، عادت یا حضور تصادفی در یک مکان و زمان برگردد. اگر فاعله «بایدها» و «نبایدها» ناشی از چنین امور عرضی و به اصطلاح تصادفی باشد، منطق آنها هم، تابع همان شرایط و موقعیت‌هایی است که وجود دارد.

در حوزه بایدهای اخلاقی، ما گاهی قایل به مراتب می‌شویم؛ یعنی می‌گوییم بعضی از اصول اخلاقی در رتبه‌های عمیق‌تر و بالاتری قرار دارند؛ اما عموماً آنچه که اخلاق را اخلاق می‌کند، همان «بایدهای نهایی» است، نه بایدهایی که در دامنه آنها قرار می‌گیرند. پس جوهره اساسی اخلاق و فعل اخلاقی، این است که به یک سلسله قواعد و اصول نهایی و غیر عارضی که مصلحت پذیر هم نیستند، بازگشت کند. البته در دامنه این اصول محکم و استوار، ممکن است در بعضی موارد رعایت مصلحت‌هایی بشود؛ اما این مصلحت‌ها هم به یک رشته اصول و قواعد بنیادی‌تر، که استواری آنها محرز و مشخص است، برمی‌گردند.

با دانستن مفهوم اخلاق و این که «فعل اخلاقی، فعلی است که تابع قواعد نهایی غیر عارضی باشد»، صحبت کردن از این قواعد نهایی و چگونگی تحقق آنها، بحث اصلی اخلاق است. البته اخلاق ممکن است فلسفه اخلاق را هم شامل شود و لزوماً معنای محدود اخلاق را نداشته باشد. در این صورت بحث‌های مربوط به

اخلاق و فلسفه اخلاق، تماماً به همین قواعد اساسی و نهایی و نحوه تحقق آنها در رفتارهای انسان ارتباط خواهد یافت.

از سوی دیگر همین قواعد اصیل اخلاقی که از آنها صحبت شد، در حوزه‌های مختلف زندگی انسان، یعنی حوزه‌های عاطفی، اجتماعی، ارتباط با اشیاء و انسان‌های دیگر، مشاغل و... رسوخ دارند و به همین جهت، مثلاً در پزشکی هم می‌توانیم از اخلاق صحبت کنیم؛ پزشک هم در شغل خودش بعضی جاها با سیم خاردار اخلاق مواجه می‌شود؛ اما این به آن معنا نیست که همه باید و نبایدهای موجود در عالم پزشکی، اخلاقی است.

با توجه به توضیحاتی که در مورد مفهوم اخلاق داده شد، اکنون باید ببینیم منظور از «تربیت اخلاقی» چیست؛ یعنی وقتی می‌گوییم فردی باید «تربیت اخلاقی» بشود، منظور چیست؟ قاعدتاً منظور از تربیت اخلاقی، معنای بدوی کلمه، یعنی این‌که ما افراد را با سنت‌های خودمان آشنا کنیم، نیست. ممکن است مثلاً در روستاها، منظور از تربیت اخلاقی همین فراگیری سنت‌ها باشد؛ این‌که وقتی فرد از اتاق بیرون می‌رود و برمی‌گردد سلام کند؛ ولی این به معنای دقیق، لازمه تربیت اخلاقی نیست.

پس سؤال اصلی این است: «ما در تربیت اخلاقی، می‌خواهیم چه کاری انجام دهیم و چه تحولاتی را در افراد ایجاد کنیم؟»

یکی از ابعاد تربیت اخلاقی، ایجاد یک رشته اعتقادات در فرد است؛ اعتقاداتی ناظر به این‌که «بد چیست» و «خوب چیست». این سلسله باورها و اعتقادات، شکل دهنده جنبه عقلانی تربیت اخلاقی است. جنبه عقلانی تربیت اخلاقی، این است که فرد به لحاظ فکری و عقلانی بتواند درک کند چه کاری بد است و چه کاری خوب است. یعنی فراگرفتن همان اصول و قواعد نهایی اخلاق که گفتیم، بخش مسلم تربیت اخلاقی است و نمی‌شود فردی اینها را نداند و صاحب فعل اخلاقی باشد. ممکن است گاهی بعضی از رفتارهای فرد با بعضی از افعال اخلاقی تشابه

داشته باشد، ولی این به آن معنا نیست که فرد، موجودی اخلاقی است. اخلاقی بودن به این معناست که یک مبنای اعتقادی در فرد وجود داشته باشد که به همین اصول و قواعد نهایی اخلاق معطوف شود. در این بُعد، گاهی صحبت از این است که فرد باید توانایی «استدلال اخلاقی» داشته باشد. بعضی از روانشناسان و محققان مثل «پایژه» و «کهلبرگ» که بیش تر در حوزه‌های شناختی کار کرده‌اند، در حوزه اخلاق هم بر این جنبه تأکید زیادی نموده‌اند. اینان گاهی به صورت انحصاری، بر این جنبه متوقف می‌شوند؛ ولی به هر حال، از انحصار که بگذریم، می‌توان در مجموع پذیرفت که بخش مسلمی از تربیت اخلاقی، ایجاد این اعتقادات در فرد است.

بعد دوم در تربیت اخلاقی، این است که فرد بتواند این اصول را در حالات و کارهای خودش به کارگیرد؛ یعنی در واقع به این اصول، که یک جنبه ارادی و هیجانی هم دارد ملتزم شود. التزام چیزی بیش از اعتقاد است. منظور از اعتقاد، شناخت است و گاهی ممکن است متضمن التزام هم باشد. ولی منظور ما از اعتقاد، آن معنا نیست؛ بلکه شناختن و فهمیدن همان اصول و قواعدی است که وجود دارد. شناخت این اصول و قواعد، به معنای التزام یافتن به آنها نیست. بنابراین افراد زیادی به این بُعد تربیت اخلاقی دست می‌یابند، اما التزام عملی به آن پیدا نمی‌کنند. بعد سوم تربیت اخلاقی، این است که فرد بتواند این التزام را در اعمال درونی و بیرونی خودش مراعات کند. اگر ما بخواهیم در حوزه عواطف خود کنترل‌هایی ایجاد کنیم، مثلاً نسبت به خشم، این در حوزه تربیت اخلاقی است؛ اما نباید تربیت اخلاقی را به اینها محدود کرد. در افعال بیرونی هم که جنبه‌های هیجانی کمتری دارد، پای‌بندی به قواعد اخلاقی، در حوزه تربیت اخلاقی قرار دارد.

اگر مجموعه این ابعاد را در یک فرد ببینیم، می‌گوییم تربیت اخلاقی در او حاصل شده است. البته جنبه‌های ریزتری نیز در آن وجود دارد؛ مثل رسیدگی به

تعارض‌ها و تصمیم‌گیری اخلاقی در مورد آنها. مثلاً ممکن است به فردی شغلی را پیشنهاد کنند که از جهتی متضمن زیرپا گذاشتن برخی از اصول باشد و از جهتی اقتضائاتی در زندگی فرد باشد که ناگزیر به قبول این پیشنهاد باشد. تصمیم‌گیری در این موارد هم قاعدتاً بخشی از تربیت اخلاقی خواهد بود که بازگشتش به همان توان به کارگیری اصول اخلاقی است. البته به کارگیری این اصول، کارچندان آسانی نیست؛ ولی به هر حال توانایی به کارگیری این اصول، بخشی از تربیت اخلاقی است.

تربیت دینی چیست؟

در این مورد، به‌طور مقدم‌تر باید پرسید «دین» چیست؟ دین مجموعه‌ای از مطالب است که جنبه توصیفی و تجویزی دارند و باید و نباید در آنها مطرح است. به مجموعه گزاره‌های توصیفی و تجویزی که از طرف خدا به انسان داده شده است، دین گفته می‌شود. مثلاً این که «خدا یکی است»، «خدا شریک ندارد» و... اینها گزاره‌ای توصیفی است که معیار و مناط اعتقادات در انسان است و اگر این اعتقادات ایجاد شد، می‌گوییم این فرد دینی شده است. پس لازمه دینی شدن و تربیت دینی، از جمله، این است که فرد در ابتدا این گزاره‌های توصیفی را دریافت کرده باشد. عنصر دیگر دینی بودن، این است که فرد ایمان بیاورد. ایمان آوردن به خدا، دومین عنصر اساسی دین و تربیت دینی است. فرد اگر این التزام قلبی را نسبت به خدا نداشته باشد، یعنی ایمان در او حاصل نشده باشد، نمی‌توانیم صفت «دینی بودن» را بر او اطلاق کنیم. بالاخره عنصر سوم دینی بودن، این است که با داشتن آن اعتقاد و این التزام، که اسمش ایمان است، فرد پاره‌ای از اعمال را انجام دهد. این اعمال، مضمون همان گزاره‌های تجویزی‌اند که اسم دیگرشان «احکام» است. فرد باید احکام دین را در اعمال خود آشکار کند و اعمال خود را تابع این احکام قرار دهد. این سه عنصر، در دینی بودن یا تربیت دینی فرد، عناصر اساسی

شمرده می‌شوند و اگر کسی تربیت دینی شده باشد، باید این سه بعد در او ملاحظه شود؛ یعنی اصول را پذیرفته باشد، آنها را در قلبش جای داده باشد و در عملش به احکام التزام داشته باشد.

نسبت تربیت دینی و تربیت اخلاقی چیست؟

در مورد نسبت تربیت اخلاقی و تربیت دینی، باید گفت تداخل اخلاق و دین بسیار زیاد است. حتی عده‌ای این دو حوزه را یکی می‌دانند و معتقدند دینی شدن و اخلاقی شدن، یک چیز است و تربیت اخلاقی و تربیت دینی، دو بیان از یک مطلب است. لازمه چنین حکمی، این است که فرد بتواند به گونه‌ای وارد بحث اخلاق شود و اصول و قواعد اخلاقی را تنظیم کند که میان اخلاق و دین تطابق برقرار شود.

اما به نظر می‌رسد رأی قابل قبول‌تر این باشد که بگوییم نسبت میان دین و اخلاق، نسبت عموم و خصوص مطلق است که یکی دیگری را دربر می‌گیرد؛ یعنی اخلاق یا تربیت اخلاقی، در داخل تربیت دینی واقع می‌شود، اما تربیت اخلاقی در برگرفته همه ابعاد تربیت دینی نیست. در تربیت اخلاقی، یکی از ابعاد ضروری، اعتقاد فرد به باید و نبایدهاست؛ یعنی این که فرد بداند چه کاری بد است و نباید انجام داد و چه کاری خوب است و باید انجام داد. تنها خود کارها هم نیست، بازگشت آنها به اصول انتزاعی و کلی هم مطرح است. ماهیت این اعتقادات اخلاقی، اعتباری است؛ یعنی جنبه باید و نبایدی دارد. اما در تربیت دینی، وقتی از اعتقادات صحبت می‌شود، اینها صرفاً اعتباری نیستند، بلکه شامل گزاره‌های توصیفی و حقیقی هم هستند. برای این که کسی تربیت دینی پیدا کند، باید مثلاً به این اعتقاد برسد که «خدا یکی است»، ولی برای این که تربیت اخلاقی پیدا کند، باید به این اعتقاد برسد که «دزدی بد است» یا «آدم کشی قبیح است». بنابراین با وجود این که تربیت اخلاقی و دینی، هر دو یک مبنای اعتقادی و یک مبنای

شناختی و عقلی دارند، در این امر ماهیتاً با هم متفاوت اند. در حوزه تربیت اخلاقی، اعتقاد معطوف به جنبه‌های اعتباری است و هر چند بازگشت اعتبار به حقایق است، در هر حال اعتبار است؛ یعنی ما در این سطح کار می‌کنیم و اگر از این سطح پایین‌تر برویم، تقریباً از حوزه اخلاق خارج شده‌ایم. در توضیح اعتبارات اخلاقی، باید گفت دستورات اخلاقی به تناسب ملاحظات اقلیمی و زمانی و مکانی متفاوت‌اند. ما یک رشته اصول اساسی و پایدار اخلاقی داریم که تغییر نمی‌کنند. آداب و باید‌ها و نبایدها با تغییر مکان، زمان و جغرافیا عوض می‌شوند، اما اینها لزوماً اخلاقی نیستند. باید‌های اخلاقی ریشه‌دارتر و عمیق‌تر از اینها هستند. از جمله این ریشه‌ها، یکی می‌تواند این باشد که این اعتبارات به یک رشته واقعیت‌ها و حقایق بازگشت دارند.

پس گزاره‌ها و محتوای اعتقادات تربیت اخلاقی، به این جنبه‌های اعتباری برمی‌گردد. اما در تربیت دینی، علاوه بر این که جنبه‌های مشابه را داریم، اعتقادات توصیفی و گزاره‌های حقیقی را هم داریم و به همین دلیل، تربیت دینی به نحوی شامل تربیت اخلاقی هم می‌شود؛ چون در تربیت دینی، گزاره‌های تجویزی و توصیفی هر دو وجود دارند و داشتن چنین تربیتی، مستلزم این است که فرد این گزاره‌ها را دریافت کند. بنابراین تا آنجا که مربوط به جنبه‌های تجویزی است، دین شامل اخلاق می‌شود و آنجا که شامل گزاره‌های توصیفی است، از اخلاق خارج است. این جنبه اعتقادی مسئله است.

در جنبه‌های رفتاری و فعلی هم، تفاوت‌هایی بین تربیت اخلاقی و تربیت دینی وجود دارد. در تربیت دینی، باید و نبایدها، یعنی «احکام دینی» گستره وسیعی دارند و حتی گاه از حوزه اخلاق هم خارج می‌شوند. احکام دینی را می‌توان دسته بندی کرد و انواع و اقسام آن را مشخص نمود. ما یک رشته احکام عبادی داریم که فرد در انجام عبادات باید آنها را رعایت کند؛ یک رشته احکام مربوط به معاملات داریم که در ارتباط‌های اقتصادی و... آشکار می‌شود؛ و یک رشته احکام انسانی و

روابط انسانی داریم مثل صلح رحم و...؛ اینها همه جزو احکام دینی اند. پس احکام دینی دایره وسیع و فراگیری دارد و در مقایسه با دستورالعمل‌های اخلاقی، باز یک دایره کوچک و بزرگ درست می‌شود و دایره بزرگ یعنی تربیت دینی، در حوزه افعال و اعمال هم قابل ملاحظه است.

در مورد عواطف و هیجانات هم، باز در حوزه اخلاق و دین تفاوت دیده می‌شود. در تربیت دینی، هیجانات و عواطفی که باید در فرد شکل بگیرد، در اطراف یک محور اساسی یعنی «حُبّ الهی» است. فرد باید به اصطلاح «اشدُّ حُبّاً لله» شود تا در اطراف این رشته محکم، رشته‌های ریزتری هم واقع شوند که هیجانات او به عنوان یک انسان مؤمن، به تبع این رشته اصلی، در زوایای ریزتری بخش شود. اما در تربیت اخلاقی، در حوزه عواطف، همان قواعد اخلاقی مطرح است؛ مثل این که «غضب» به معنای آشکار شدن یک هیجان غیر اخلاقی در ماست. در اینجا هم رابطه همان عموم و خصوص مطلق خواهد بود؛ یعنی این که که هیجان‌ها در تربیت دینی فراگیرترند و هیجان‌های اخلاقی به نحوی در داخل دایره آنها قرار می‌گیرند. اگر کسی در بحث اخلاق، مبنای اخلاق اسلامی را طوری انتخاب کند که با همین «حُبّ الهی» انطباق پیدا کند، در این صورت شاید در حوزه عاطفی، تداخل بیش تری میان تربیت دینی و اخلاقی داشته باشیم؛ ولی در دو حوزه اعتقادی و رفتاری، این تداخل کمتر خواهد بود.

پس رابطه تربیت اخلاقی و تربیت دینی، رابطه عموم و خصوص مطلق است؛ تربیت دینی مستلزم تربیت اخلاقی است و عکس این قضیه، یعنی این که اگر ما تربیت اخلاقی پیدا کردیم، تربیت دینی تمام عیاری هم رخ داده است، درست نیست. البته ذکر این نکته لازم است که اگر بحث ما در حوزه اسلام باشد، مسئله بیش تر معطوف به تفاوت تربیت اخلاقی و دینی در اسلام است؛ اما اگر تربیت اخلاقی و دینی فارغ از این قیدها به بحث گذاشته شود، ممکن است این نتیجه به دست آید که نه تنها تداخل یا نسبی برقرار نیست، که حتی تربیت اخلاقی با تربیت

دینی متفاوت و شاید متخارج است و تباین و تفاوت چشمگیری بین آنها برقرار است. چنین بحثی در فلسفه «کانت» مطرح شده است. در مورد اخلاق، نظر «کانت» این بود که آنچه باید اهداف نهایی اخلاق را تشکیل دهد، عقلانی بودن قواعدی است که در آن مطرح است. هرچند ممکن است مثلاً بعدها تکالیف الهی را هم در نظر بگیریم، ولی آنها را باید مترتب بر قواعد و روابط اخلاقی کرد. تمایل «کانت» بر این بود که در اخلاق، عقل مستقل را مبنا قرار دهیم و دینی بودن اخلاق را به عنوان یک روپوش و ترتب برای آن جنبه اخلاقی در نظر بگیریم.

در تربیت اخلاقی، کسانی هم هستند که معتقدند اصولاً حوزه اخلاق غیر از حوزه دین است؛ یعنی می‌توان از اخلاق غیر دینی صحبت کرد و بدون این که فرد، متدین به دینی باشد، می‌تواند از اخلاق و تربیت اخلاقی صحبت کند. اخلاق و تربیت اخلاقی در اینجا، کاملاً وجه عقلانی خواهد داشت و فرد با بنیان‌های عقلانی، این اصول را استوار خواهد کرد و در تربیت‌اش هم آنها را به کار خواهد گرفت. به هر حال چنین نسبتی هم بین اخلاق و دین و به تبع آنها تربیت اخلاقی و تربیت دینی برقرار است؛ البته از دید کسانی که بحث را از خارج از حوزه دین آغاز کرده‌اند.